

تحلیل محتوایی معارضه صفی الدین حلی با ابن معتر در اثبات برتری امام علی علیه السلام

سید مهدی نوری کیدقانی^۱
انسبه سادات امینی مجد^۲

چکیده

معارضه یکی از فنون ادبی و صنایع بلاغی است و به شعر یا نثری گویند که در تقلید از اثر شاعر یا نویسنده دیگر پدید آید. در ادبیات عربی این فن بیش‌تر در شعر ظهور یافته و یکی از ویژگی‌های معارضه در شعر، همسانی بحر، حرف روی و موضوع اشعار شاعران مورد نظر است. ادیبان و شاعران در دوره‌های مختلف ادبیات عربی، از دوره جاهلی تا معاصر این فن را مورد توجه خود قرار داده و به آن پرداخته‌اند و حوزه ادبیات متعهد دینی و خاصه شیعی نیز از این‌گونه معارضات تهی نیست. از جمله این معارضات، چکامه صفی الدین حلی در پاسخ به ابن معتر می‌باشد. ابن معتر در قصیده‌ای عباسیان را برای خلافت نسبت به فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر و سزاوارتر می‌داند. در مقابل صفی الدین حلی در همان وزن و قافیه و موضوع و در قالب معارضه و از نوع معاکسه، با ارایه دلایل قرآنی، عقلی و نقلی به ابن معتر پاسخ گفته و ادعاهای وی را نقض کرده است. نویسنده در این مقاله برآن است تا به تحلیل محتوایی این معارضه صفی الدین حلی بپردازد و مهم‌ترین اشارات و نکات، قرآنی، روایی و تاریخی قصیده وی را تبیین نماید.

واژگان کلیدی: شعر عربی، بلاغت، معارضه، امام علی علیه السلام، صفی الدین حلی، ابن معتر.

۱- استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، نویسنده مسئول sm.nouri@su.ac.ir

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری seyeyed1221@yahoo.com

مقدمه

علوم بلاغی جایگاهی مهم در فهم و بررسی متون اسلامی، اعم از قرآن و احادیث نبوی و روایات معصومان علیهم‌السلام و شاهکارهای شعری و نثری دارد. سخن و کلام عربی از دیرینه ایام از شیوایی و بلاغت برخوردار بوده است و چنان که نوشته‌اند «زندگی عرب پیش از اسلام اقتضا می‌کرده است که عرب به انساب و اجداد و مآثر و مفاخر و پیروزی‌های جنگی خود ببالد و این تفاخر را به زبان شعر بیان کند و به زبان فصیح باز گوید تا در اذهان بیش‌تر اثر گذارد؛ لذا به طور کلی می‌توان گفت زبان این مردم به گفتن کلمات فصیح و گوش‌هایشان به شنیدن سخنان بلیغ آشنا بود» (علوی مقدم، ۱۳۶۴: ۳۷) دانش بلاغت، مثل منطق و دستور زبان ریشه در فطرت آدمی دارد. همه انسان‌ها با وجود فرهنگ‌ها و نژادها و زبان‌های گوناگون، در حد ذوق، قواعد بلاغت را در گرفتار و نوشتار خویش به کار می‌گیرند. (ضیف، ۱۳۸۳: ۱)

معارضه یکی از فنون بلاغی و هنرهای شعری است که در ادب عربی و فارسی نقشی مهم در پویایی و گسترش ادبیات و متون شعری داشته است و شامل انواع و گونه‌هایی مختلف می‌شود که هم در شعر و هم در نثر کاربرد دارد. در اصطلاح شعری، معارضه آن است که شاعری در پاسخ به شاعری دیگر یا استقبال از شعر او، شعری را - و معمولاً در همان وزن و قافیه - پدید آورد.

یکی از معارضاتی که در حوزه ادبیات آیینی عربی هم به لحاظ ادبی و هم دینی از اهمیت زیادی برخوردار است، پاسخی است که صفی‌الدین حلی شاعر سترگ قرن ۷ و ۸ق به ابن‌معتز شاعر و خلیفه عباسی می‌دهد و ادعاهای وی را مبنی بر سزاوار بودن عباسیان برای خلافت نقض می‌کند. اهمیت ادبی این چکامه از آن جهت است که هر دو طرف این معارضه از بزرگان و فحول ادب عربی دوره خویش بوده‌اند و قصاید آن‌ها از جنبه ادبی و بلاغی در اوج است؛ و اهمیت دینی آن نیز از این جهت می‌باشد که شاعر با مهارت تمام و در قصیده‌ای زیبا و مجمل به نکات قرآنی، حدیثی و تاریخی مهم اشاره کرده و به شیوه کلامی و استدلالی در مقام نقض ادعاهای طرف مقابل برآمده است.

در مقاله سعی شده به تحلیل محتوایی معارضه معاکسه صفی‌الدین حلی پرداخته شود و مهم‌ترین اشارات و نکات، قرآنی، روایی و تاریخی آن تبیین گردد. شایان ذکر است در بازگردان آیات قرآن به زبان فارسی از ترجمه حسین انصاریان استفاده شده است.

۱. ادبیات نظری پژوهش

۱-۱. پیشینه پژوهش

در مورد معارضه صفی‌الدین حلی با ابن‌معتز پژوهشی انجام نشده است، اما در خصوص معارضه و نیز ابن‌معتز و صفی‌الدین به صورت جداگانه پژوهش‌هایی متعدد سامان یافته که به برخی اشاره می‌رود:

- کتاب «المعارضات الشعرية، أنماط وتجارب»، عبدالله التطاوی، قاهرة: دارقبا، ۱۹۹۸. مؤلف بعد از ذکر مقدماتی درباره تحلیل متن، به بررسی و تبیین برخی معارضات شعری در دوره های مختلف پرداخته است.

- مقاله «الأسلوب و الأسلوبية في المعارضات»، انعام پنکه ساز، فصلية دراسات الادب المعاصر، دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت، ۱۳۸۸، شماره ۴، صص ۳۷-۵۶. نویسنده در این مقاله به صورت کلی به سبک شناسی معارضات می پردازد.

- مقاله «فن المعارضة والوظيفة الجديدة للشعر في العصر العباسي»، عادل کمر سجم، مجلة دیالی، ۲۰۱۵، العدد ۶۸، صص ۵۳۳-۵۴۶. نگارنده به طور مختصر نگاهی به معارضات شعری در دوره عباسی داشته است.

- مقاله «نگاهی تحلیلی بر حماسه های صفی الدین حلی»، محمدحسن فوادیان، علی صیادانی، لسان مبین، زمستان ۱۳۹۰، دوره جدید، شماره ۶، صص ۱۴۷-۱۶۷. نویسندگان در مقاله مذکور به تبیین و بررسی برخی ویژگی های ساختاری و محتوایی حماسه های صفی الدین حلی، مانند تضمین، اقتباس، تصویرپردازی و جز آن ها پرداخته اند.

- مقاله «تفسیر تاریخ اسلامی بر اساس منازعه عباسیان و طالبیان (شعر ابن معتز عباسی، مقتول در ۲۹۶ ق)»، رسول جعفریان، پژوهش های علوم تاریخی، تابستان ۱۳۹۱، صص ۶۱-۸۲. در این مقاله به مقایسه میان دیدگاه های ابن معتز شاعر با آرا و نظرات ابن خلدون و مقریزی در مورد نقش قبیله در تفسیر و تحلیل رویدادهای تاریخ اسلام پرداخته شده است.

۲-۱. پرسش های پژوهش

۱. مهم ترین موضوعات مطرح شده در قصیده ابن معتز مبنی بر شایستگی عباسیان برای خلافت چیست؟
۲. برجسته ترین مستندات و دلایل موجود در پاسخ صفی الدین حلی به ابن معتز کدام است؟

۳-۱. فرضیه های پژوهش

- ۱- ابن معتز به مواردی مانند گمراهی بنی هاشم، شایستگی بنی عباس، خویشاوندی بنی عباس و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جز این موارد اشاره می کند.
- ۲- صفی الدین در نقض ادعاهای ابن معتز از شواهد قرآنی دال بر افضلیت امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام مانند آیه مباهله و آیه تطهیر استفاده می کند. وی هم چنین گاه از باب الزام خصم، از مبانی مورد قبول عامه و استنادات تاریخی و کلامی در رد سخنان ابن معتز مدد می جوید.

۴-۱. اهمیت و ضرورت پژوهش

از آن جا که معارضات آیینی بستری مناسب و جذاب و در قالبی هنری و ادبی برای اراییه اندیشه های گوناگون می باشد و هم چنین با توجه به این که تاکنون پژوهشی مستقل به تحلیل محتوای معارضه صفی الدین حلی و ابن معتز نپرداخته است، پژوهش در موضوع مورد نظر، درخور توجه و اهمیت و ضروری می نماید

۱-۵. روش پژوهش

روش پژوهش در مقاله حاضر به شیوه تحلیل محتوای متن بر اساس مستندات قرآنی و حدیثی و داده‌های تاریخی می‌باشد. ابتدا مهم‌ترین موضوعات مطرح شده در قصیده ابن‌معتز استخراج گشته و سپس به پاسخ صفی‌الدین اشاره و صفی‌الدین حلی و پاسخ او بر مبنای شواهد قرآنی، کلامی و تاریخی تبیین می‌گردد.

۲. معارضه

معارضه در لغت به معنای مقابله چیزی با چیز دیگر (حسینی زبیدی، ۱۹۷۹: ۴۱۹/۱۸؛ جوهری، ۱۳۶۸: ۱۰۸۵-۱۰۸۷)، نقض کلام دیگری (جر، ۱۹۷۳: ۸۰۴)، تقلید کردن از دیگری، مبادله، رویارویی دو حریف با یکدیگر آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۳/۱۸۶۳۰).

در اصطلاح ادبی معارضه در شعر آن است که شاعر به خاطر انگیزه‌ای چون اعجاب یا انکار، شعری را شبیه به شعری دیگر پدید آورد و هر دو شعر در بحر شعری، قافیه و حرکت روی یکسان باشند. (عکاو، ۱۴۱۷: ۶۵۰).

معارضه را بر اساس یکسان و عدم یکسان بودن شروط گفته شده، به دو قسمت تقسیم نموده‌اند:

۱. معارضه تامه: به معارضه‌ای گفته می‌شود که دو قصیده در موضوع، بحر، قافیه و حرکت حرف روی با هم همانند باشند.

۲. معارضه ناقصه: معارضه‌ای است که اتحاد در موضوع، یا بحر، یا قافیه و یا حرکت حرف روی در آن رعایت نشده باشد (حداد، ۱۹۸۱: ۳).

برخی دیگر به طور کلی معارضه را به دو قسم تقسیم بندی کرده‌اند:

۱. معارضه معاکسه: قصیده‌ای است که در مخالفت با قصیده اول سروده می‌شود و پاسخی برای آن به شمار می‌آید. این نوع معارضه، همانند نقیضه است.

۲. معارضه مجاریه: قصیده‌ای که به شیوه قصیده اول سروده می‌شود و قصد معارضه کننده، پاسخ‌گویی و یا مخالفت با قصیده اول نیست، بلکه هدفش تنها سرودن قصیده‌ای همانند قصیده مورد نظر است، مانند بدیعیات. (پنکه ساز، ۱۳۸۸: ۹).

۳. معرفی دو شاعر

۳-۱. عبدالله بن معتز

أبو العباس عبدالله بن محمد معتز بالله پسر متوکل عباسی، (۲۴۷-۲۹۶ق)، خلیفه یک روزه و نیز شاعری نام آور بود. او به ادبیات علاقه‌ای زیاد داشت و نزد ادیبانی بزرگ چون میرد و ابوالعباس ثعلب علم آموخت. وی از شاعران بزرگ دوره عباسی شمرده می‌شود که به وصف خمر و غزل مشهور است. از آثار او می‌توان به:

«الزهر و الرياض»، «البدیع»، «الآداب»، «الجامع فی الغناء»، «الجوارح و الصيد» اشاره نمود (فاخوری، ۱۳۸۰: ۵۴۹-۵۵۴؛ زرکلی، ۱۹۸۴: ۱۱۹/۴).

۳-۲. صفی الدین حلی

عبد العزیز بن سراپا بن علی، شاعر شیعی که (۶۷۷ - ۷۵۰ق)، در حله (بین کوفه و بغداد) متولد شد، در همان جا پرورش یافت. وی بزرگ‌ترین شاعر عربی در دورهٔ ترکی و عثمانی و آغازگر فن «بدیعیات» در ادبیات عربی است. برخی تألیفات او از این قرار می‌باشند: «دیوان شعر»، «العاطل الحالی» رساله‌ای در زجل و موالی، «الأغلاطی» که فرهنگ غلط‌های زبانی است، «صفوة الشعراء و خلاصة البلغاء» و «الخدمة الجلیلة» (زرکلی، همان: ۱۷-۱۸؛ فاخوری، همان: ۱۸۶۶).

۴. موضوعات مطرح شده از سوی ابن معتر در اثبات برتری خلافت بنی عباس

پیش از آن‌که به بررسی محتوایی قصیدهٔ صفی الدین بپردازیم، لازم است نگاهی گذرا به مهم‌ترین موضوعات مطرح شده در قصیدهٔ ابن معتر داشته باشیم. مطلع قصیدهٔ وی که در بحر «مقارب» و با حرف روی «باء» سروده شده، چنین است:

أَلَا مَنْ لَعِينٍ وَ تَشْكَابِهَا تَشَكَّى الْقَدَى وَ بِهَا مَا بِهَا

(ابن المعتر، ۱۹۸۶: ۳۰)

«هان کیست که بر چشم و اشک ریزانش رحمی آورد، چشمی که از خار خلیده در آن شکوه می‌کند در حالی که بر آن مصایبی رفته است.»

وی در ادامه ابیاتی را در فخر، وصف و حکمت می‌آورد که محل بحث ما نیست. سخن اصلی ابن معتر از این‌جا آغاز می‌شود:

نَصَحْتُ بَنِي رَجْمِي لَوْ وَعَوَا نَصِيحَةَ بَرٍّ بِأَنْسَابِهَا

(همان، ۳۲)

«من مانند هر انسان خوبی که قصد خیرخواهی برای خویشاوندان خود دارد، خیر عموزادگانم را خواسته‌ام اگر که بفهمند.»

در ادامه ابن معتر چند مسأله را مطرح می‌کند:

۴-۱. گمراهی بنی هاشم و فرو رفتن در لغزش‌ها

ابن معتر بیان می‌دارد که بنی هاشم به گمراهی رفته و در وادی لغزان گام نهاده‌اند که انسان را نابود می‌کند:

وَ قَدْ رَكِبُوا بَغْيَهُمْ وَ ارْتَقَوْا بِزَلَاءٍ تُرْدِي بِرُكَّابِهَا

«آنان بر مرکب ستم سوار شدند و در لغزشگاهی هولناک قرار گرفتند که سواران بر آن هلاک می‌شوند.»

۴-۲. بنی عباس عامل برکناری امویان

ابن معتز اشاره می‌کند که بنی عباس امویان را از حکومت برکنار کرده‌اند؛ لذا شایسته میراث خلافت هستند:

قَتَلْنَا أُمَّيَّةَ فِي دَارِهَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِأَسْلَابِهَا

«ما بنی امیه را در خانه‌شان نابود کردیم پس سزاوار میراث و غنایمشان می‌باشیم.»

۴-۳. عدم تعلق اراده خداوند بر خلافت بنی‌هاشم!

وَلَمَّا أَبَى اللَّهُ أَنْ تَمْلِكُوا نَهَضْنَا إِلَيْهَا وَقُمْنَا بِهَا
وَمَا رَدَّ حُجَابُهَا وَأَفْدَا لَنَا إِذْ وَقَفْنَا بِأَبْوَابِهَا
كَقَطِبِ الرَّحَى وَاقَفَتْ أُخْتَهَا دَعَوْنَا بِهَا وَغَلَبْنَا بِهَا

«هنگامی که خداوند نپذیرفت که شما مالک خلافت گردید، ما برخاستیم و آن را به دست گرفتیم. پرده‌داران، مانع ورود ما به سرای قدرت و حکمرانی نشدند و درها را بر ما گشودند. ما و خلافت چون دو سنگ آسیاب بر هم منطبق شدیم و ما بر خلافت دست یافتیم.»

۴-۴. خویشاوندی بنی‌عباس با پیامبر ﷺ

از نظر ابن معتز بنی‌عباس خویشاوند پیامبر ﷺ هستند و از او ارث می‌برند، پس بنی‌هاشم چه ادعایی

دارند؟:

وَنَحْنُ وَرَثَةُ تَيْبِ النَّبِيِّ فَلَمْ تَجْذِبُونِ بِأَهْدَابِهَا

«ما هستیم که پیراهن زعامت پیامبر ﷺ را به ارث بردیم، پس چرا شما گوشه‌های آن را می‌کشید؟»

استدلال آنان این است که عباس بن عبدالمطلب جد بنی‌عباس عموی پیامبر ﷺ است پس فرزندان

عباس از پیامبر ﷺ خلافت را به ارث می‌برند.

۴-۵. شایسته‌تر بودن فرزندان عموی پیامبر ﷺ

لَكُمْ رَحِمٌ يَا بَنِي بَنِيهِ وَلَكِنْ بَنُو الْعَمِّ أَوْلَىٰ بِهَا

«ای دختر زادگان پیامبر! شما نیز خوشایند او هستید، ولی عموزادگان به او نزدیک‌تر و شایسته‌تر هستند.»

در این‌جا شاعر بیان می‌دارد که بنی‌عباس، به جدشان عباس بن عبدالمطلب متوسل می‌شوند و ادعا

می‌کنند فرزندان عمو شایستگی بیشتر برای خلافت دارند.

۴-۶. افتخار به عباس بن عبدالمطلب

در ادامه، ابن معتز به عباس بن عبدالمطلب، جد بنی عباس افتخار می‌کند؛ لذا به خاطر بزرگی و شرف نیای عباسیان، آنان را شایسته‌تر به خلافت می‌داند

بِهِ غَسَلَ اللَّهُ مَحَلَّ الْجِجَارِ وَ أُزْرَاهَا بَعْدَ أُوصَابِهَا
وَيَوْمَ حُنَيْنٍ تَدَاعَيْتُمْ وَقَدْ أَبَدَتِ الْحَرْبُ عَنْ نَابِهَا

«به واسطه عباس، خداوند قحطی و خشکسالی حجاز را برطرف نمود و آن سرزمین را بعد از رنج و گرفتاری نجات داد. در روز حنین که شما سست شدید و جنگ شدت یافت، عباس دلاوری نشان داد.»

شایان ذکر است شاعر در این دو بیت به تعدادی از خدمات عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند، از جمله دعا برای رفع خشکسالی حجاز و رشادت‌ها، و خدمات وی به پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ حنین.

۴-۷. خلافت هدیه الهی به بنی عباس

خلافت عطیه‌ای الهی است که به بنی عباس اختصاص یافته است:

فَمَهْلًا بَنِي عَمَّنَا إِنَّهَا عَطِيَّةُ رَبِّ حَبَانَا بِهَا
وَكَاثُ تَزَلُّزُلٍ فِي الْعَالَمِينَ فَشُدَّتْ إِلَيْنَا بِأَطْنَابِهَا

«درنگ کنید ای آموزادگان ما! خلافت عطیه‌ای الهی است که خداوند ما را به آن مخصوص داشته است. خلافت در میان جهانیان در حرکت و اضطراب بود تا این که ریسمان هایش برای ما محکم شد.»

۴-۸. بنی عباس سروران مردم

و آخرین نکته این که ابن معتز بیان می‌دارد که بنی عباس، بهترین سروران مردم هستند:

وَأَفْسِمُ أَنْكُمْ تَعْلَمُونَ بِأَنَّ لَهَا خَيْرَ أَرْبَابِهَا

«و سوگند می‌خورم که شما می‌دانید ما بهترین سروران هستید.»

۵. چکامه صفی الدین حلی در اثبات برتری امام علی علیه السلام و پاسخ به قصیده ابن معتز

صفی الدین حلی در چکامه‌ای زیبا و در همان بحر و قافیه قصیده مذکور؛ یعنی بحر متقارب و حرف روی‌باز، و به شیوه معارضة معاکسه، ابن معتز را پاسخ گفته است؛ مطلع قصیده وی لحنی تند دارد:

أَلَا قُلْ لِسِرِّ عَبِيدِ الْإِلَهِ وَ طَاغِي قُرَيْشٍ وَ كَدَّابِهَا

«به بدترین بندگان خدا، فرد سرکش و دروغ‌گوی قریش بگو.»

و در ادامه در دفاع از اهل بیت علیهم السلام و امامت امام علی علیه السلام مطالبی ارزنده می‌آورد که چون تفصیل همگی در این مجال نمی‌گنجد، به مهم‌ترین فرازهای آن می‌پردازیم.

۵-۱. آیه مباحله

بِكُمْ بَاهِلَ الْمُضْطَفَىٰ أَمْ بِهِمْ فَرَدَّ الْعِدَاةَ بِأَوْصَابِهَا

«پیامبر به واسطه شما بنی عباس، مباحله نمود و دشمنان اسلام را با ناراحتی برگرداند یا توسط اهل بیت علیهم السلام؟»

در توضیح بیت صفی الدین حلی باید گفت که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده که وقتی مذاکرات و گفتگوهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسیحیان نجران به نتیجه نرسید و آیه ۶۱ آل عمران نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و برای مباحله با خود به میدان آورد (حسکانی، ۱۹۹۰: ۱۵۶/۱؛ واحدی نیشابوری، ۱۹۶۸: ۶۷-۶۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۳۶۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۴/۱۰۴).

ماجرای مباحله مسیحیان نجران با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر اهمیت تاریخی و سیاسی آن، یک سند بزرگ فضیلت برای اهل بیت علیهم السلام و به ویژه حضرت علی علیه السلام است؛ زیرا در این جریان حضرت امیر علیه السلام به منزله جان پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده است. «باید توجه نمود گرچه ستیز و گفتگو در این ماجرا میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مسیحیان بود، اما پیامبر صلی الله علیه و آله از این جهت دعوت را به فرزندان و عزیزان خود کشاند که اطمینان خویش را به راستی ادعایش ثابت نماید؛ چرا که هر انسانی به طور طبیعی خانواده و فرزندان خود را دوست دارد و همواره می کوشد آن‌ها را حفظ نماید، پس اگر صاحب ادعایی، خانواده و عزیزانش را به میدان مبارزه می آورد، البته در اعتقاد خود ثابت قدم و استوار است.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳/۲۲۳) نکته دیگر آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها این چهار تن را همراه خویش ساخت، زیرا جز آن‌ها کسی شایستگی همراهی او را در این میدان نداشت. به عبارت دیگر احضار این چهار تن از باب اختصاص و انحصار است نه نمونه. (همان، ۲۲۶)

۵-۲. آیه تطهیر

أَعْنَكُمْ نَفَى الرَّجْسِ أَمْ عَنْهُمْ لَطْهَرِ النَّفْسِ وَ أَلْبَابِهَا
أَمَّا الرَّجْسُ وَ الْحَمْرُ مِنْ دَابِكُمْ وَ فَسْرَطُ الْعِبَادَةِ مِنْ دَابِهَا

«آیا پلیدی و رجس را برای پاکی جان‌ها و خودها از شما دور ساخت یا از ایشان؟ مگر غیر از این است که پلیدی و میگساری از عادت و خوی شما است و کثرت عبادت از عادت ایشان!»

پس از آیه مباحله، صفی الدین حلی به آیه تطهیر اشاره می کند، این آیه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود بر ایشان نازل گشت. به روایت شیعه و سنی این آیه در شأن حضرت محمد، فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام می باشد و از جمله امتیازات اختصاصی از سوی خداوند برای آنان، به شمار می آید. (ابن حجر همیشه، بی تا: ۱۷۳ ۱۷۲؛ ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۶/۳۶۹-۳۷۰؛ طبری، ۱۹۷۲: ۵/۷-۵؛ ابن حنبل، ۱۴۳۰: ۷۲۶-۷۲۷؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۵/۱۹۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۳۱۷-۳۲۰).

فخر رازی از علما و بزرگان اهل سنت در تفسیر خود آورده: «رُوی أنه علیه السلام لما خرج فی المرط الأسود، فجاء الحسن رضی الله عنه فأدخله، ثم جاء الحسين رضی الله عنه فأدخله ثم فاطمة، ثم علی رضی الله عنهما ثم قال: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً.» سپس می‌گوید: و بدان در میان اهل تفسیر و حدیث همه بر صحت این روایت اتفاق نظر دارند. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۸)

۳-۵. مسئله ارث گذاشتن پیامبران

و قُلْتَ وَرِثْنَا ثِيَابَ النَّبِيِّ
وَ عِنْدَكَ لَا يُورِثُ الْأَنْبِيَاءُ
فَكَذَّبْتَ نَفْسَكَ فِي الْحَالَتَيْنِ
فَكَيْفَ حَظِيْتُمْ بِأَنْوَابِهَا

«وگفتی: ما بنی عباس وارث لباس پیامبر شدیم، پس تاکی دامن آن را می‌کشید، درحالی‌که شما حدیثی داشتید که می‌گفت: پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذارند و غسل را از زهر تلخ تشخیص ندادید، پس چگونه لباس خلافت نصیب شما شد، حال آن‌که خود را در هر دو حالت تکذیب کردید!»

در این جا صفی الدین حلی با استفاده از مبانی مورد قبول عامه و عباسیان سعی در ابطال عقیده ابن معتمر دارد، هرچند که خود مبنای مورد نظر مقبول امامیه نیست. او می‌گوید شماها که می‌گفتید پیامبر صلی الله علیه و آله ارثی نمی‌گذارد، حال چگونه تو شاعر بنی عباس می‌گویی «و نحن ورثنا ثياب النبي»؛ البته بعد اشاره می‌کند که چه این مبنا درست باشد چه نادرست، ابن معتمر در ادعای خود بر حق نیست. البته صفی الدین حلی از باب «الزام خصم» به این اشاره می‌کند و گرنه حدیث مذکور محلی از اعتبار ندارد که توضیحی مختصر را در این باره می‌آوریم.

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، از ابوبکر خواستار میراث خویش؛ یعنی فدک شد ولی ابوبکر با بیان احادیثی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله، از دادن آن خودداری نمود. دانشمندان اهل تسنن این احادیث را در کتب خود روایت کرده‌اند، از جمله:

۱- «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا أَرْضًا وَلَا عِقَارًا وَلَا ذَارًا وَلَكِنَّا نُورِثُ الْإِيمَانَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالسُّنَّةَ.» «ما گروه پیامبران طلا و نقره و زمین و خانه به ارث نمی‌گذاریم ما ایمان، حکمت، دانش و حدیث و سنت به ارث می‌گذاریم.» (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۲: ۲۱۴/۱۶ و ۲۵۲؛ طبرسی، ۱۹۹۶: ۱۴۲)

۲- «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُورِثُونَ»، «پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذارند.» (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۲: ۲۱۶/۱۶؛ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ۶/۱۲)

۳- «إِنَّ النَّبِيَّ لَا يُورِثُ وَإِنَّمَا مِيرَاثُهُ فِي فَقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَالْمَسَاكِينِ»، «پیامبر چیزی به ارث نمی‌گذارد، میراث او برای مسلمانان تهیدست و مسکین خرج می‌شود.» (ابن حنبل، بی‌تا: ۱۳/۱؛ بیهقی، بی‌تا: ۳۰۲/۶).

۴- «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً»، «چیزی به ارث نمی گذاریم، آن چه از ما بماند صدقه است.» (نیشابوری، بی تا: ۱۵۲/۵؛ ترمذی، ۱۹۸۳: ۸۲/۳؛ بیهقی، بی تا: ۲۹۸/۶).

خلیفه اول و بعدها برخی دانشمندان اهل تسنن وجود این احادیث را بهانه کردند و این باور را ایجاد نمودند که پیامبران علیهم السلام هیچ ارثی از خود به جای نمی گذارند، اما باید گفت که با دلایل عقلی و نقلی این ادعا رد می شود: درباره حدیث نخست می توان گفت: مقصود این نیست که پیامبران چیزی از خود به ارث نمی گذارند، بلکه غرض این است که شأن پیامبران آن نبوده که عمر شریف خود را در گردآوری سیم و زر و آب و ملک صرف کنند و برای وارثان خود ثروتی بگذارند. یادگاری که از آنان باقی می ماند طلا و نقره نیست، بلکه همان حکمت، دانش و سنت است (سبحانی تبریزی، ۱۳۶۸: ۲۴۰). حدیثی به این مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شد گواه بر آن می باشد که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین بوده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دَرَهْمًا وَلَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا وَرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ»، «دانشمندان وارثان پیامبران هستند؛ زیرا پیامبران درهم و دیناری به ارث نگذاشته اند، بلکه [برای مردم] احادیثی از احادیث خود به یادگار نهاده اند.» (کلینی، ۱۳۶۳: ۳۲/۱؛ ری شهری، بی تا: ۲۰۶۷/۳) هدف این حدیث و احادیث مشابه آن، این است که شأن پیامبران مال اندوزی و ارث گذاری نیست، بلکه شایسته حال آنان، این است که برای امت خود علم و ایمان باقی بگذارند (سبحانی تبریزی، ۱۳۶۸: ۲۴۰-۲۴۱) مقصود از حدیث دوم و سوم نیز همین است (همان، ۲۴۱)، اما حدیث چهارم از جهاتی فاقد اعتبار است:

۱- از میان یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، تنها خلیفه اول آن را نقل نموده و هیچ یک از صحابه حدیث یاد شده را نقل نکرده است. این دلیل نقض حدیث مذکور نیست ولی کارهای ضدونقیض خلیفه ابوبکر و مردد بودن وی در دادن فدک و منع مجدد آن، گواه بر آن است که وی نسبت به صحت خبر مذکور یقین و اطمینان نداشته است (همان، ۲۴۲-۲۴۳).

۲- «اگر حکم خداوند درباره ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بوده که اموال او ملی گردد و در مصالح مسلمانان مصرف شود، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را به یگانه وارث خود نگفت؟ آیا معقول است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حکم الهی را از دختر گرامی خود که حکم، مربوط به او بوده است، پنهان سازد؟ یا این که به او بگوید، ولی او، آن را نادیده بگیرد؟ عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مصونیت دختر گرامی او از گناه، مانع از آن است که چنین احتمالی درباره آنان برود» (همان، ۲۴۳).

۳- اگر حدیثی که خلیفه نقل کرد به راستی حدیثی صحیح و استوار بود، پس چرا موضوع فدک در کشاکش گرایش ها و سیاست های متضاد قرار گرفت، به گونه ای که هم در دوران بنی امیه و هم چنین در دوران بنی عباس، خلیفه ای آن را به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برمی گرداند و خلیفه دیگر آن را از آنان سلب می نمود؟ (همان، ۲۴۳-۲۴۴).

۴- پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله غیر از فدک ترکه دیگری چون خانه هایی که همسرانش در آن جا زندگی می کردند داشت، پس چرا خلیفه آن خانه ها را مصادره نکرد؟! (همان، ۲۴۴).

۵- اگر در تشریح اسلامی محرومیت وارثان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از میراث او امری قطعی بود، چرا دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله، که به حکم آیه «تطهیر» از هر نوع آلودگی مصونیت دارد، در این موضوع بر ابوبکر خطبه ای آتشین خواند و خواستار واگذاری فدک به خود گشت (همان، ۲۴۵-۲۴۶).

با توجه به مطالب مذکور، به روشنی ثابت می شود که حکم شریعت الهی درباره پیامبران پیشین این نبوده که فرزندان آنان از ایشان ارث نبرند، بلکه فرزندانشان نیز هم چون فرزندان دیگران، از یکدیگر ارث می بردند.

۵-۴. همراه بودن عبدالله بن عباس (جد بنی عباس)، با علی بن ابی طالب علیه السلام

أَجْدُكَ يَرْضَى بِمَا قُلْتُهُ	وَ مَا كَانَ يُؤْمَأُ بِمُرْتَابِهَا
وَ كَانَ بَصَفَيْنٍ مِنْ حِزْبِهِمْ	لِحَرْبِ الطُّغَاةِ وَ أَحْزَابِهَا
وَ قَدْ شَمَّرَ الْمَوْتُ عَنْ سَاقِهِ	وَ كَشَّرَتِ الْحَرْبُ عَنْ نَابِهَا
فَأَقْبَلَ يَدْعُو إِلَى حَيْدَرٍ	بِإِزْغَابِهَا وَ بِإِزْهَابِهَا
وَ أَثَرَ أَنْ تَرْتَضِيهِ الْأَنْعَامُ	مِنَ الْحَكَمَيْنِ لِأَسْبَابِهَا
لِيُعْطَى الْخِلَافَةَ أَهْلًا لَهَا	فَلَمَّ يَرْتَضُوهُ لِإِجَابِهَا
وَ صَلَّى مَعَ النَّاسِ طُولَ الْحَيَاةِ	وَ حَيْدَرٌ فِي صَدْرِ مِحْرَابِهَا
فَهَلَّا تَقْمَصُهَا جَدُّكُمْ	إِذَا كَانَ إِذْ ذَاكَ آخِرَى بِهَا

«آیا جدت (عبد الله بن عباس) با گفته های توافق است و روزی نسبت به این قبیل گفته ها تردید نداشته است؟! او در صفین در مقابل با گردنکشان و احزابشان از حزب خاندان رسالت و علی علیه السلام بود. در حالی که مرگ خود را نمایان ساخته و تنور جنگ برافروخته بود، با تشویق و تهدید مردم را به سوی حیدر فرا می خواند. و در جریان صفین علی علیه السلام ترجیح داد که مردم او را به عنوان حکم بپذیرند تا خلافت را به کسی که شایستگی آن را دارد، بدهد پس مردم به او برای ایجاب حکمیت، راضی نشدند. عبدالله با مردم در طول عمرش نماز گزارد در حالی که حیدر-علی علیه السلام - در صدر محراب نماز بود، پس چرا لباس خلافت را جد شما (عبد الله بن عباس) به تن نکرد، اگر به قول شما- او سزاوارتر به خلافت بود؟»

در خصوص برخی اشاره های تاریخی اییبات بالا شایان ذکر است که در کتب تاریخی شیعه و سنی رشادت های عبدالله بن عباس (پسر عموی پیامبر) در جنگ های مختلف امام علی علیه السلام به طور کامل ثبت شده، از جمله جنگ صفین که او در آن همراه و یاور علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در مقابل سرکشان، دلیرانه به دفاع از ایشان پرداخت، به گونه ای که هر لحظه مرگ را جلوی چشمان خود می دید و آن گاه که جنگ به حکمین

کشیده شد، خواست تا داوری را به عهده گیرد و خلافت را به اهلش تحویل دهد ولی مردم (خوارج) به داوری او راضی نشدند و ابو موسی اشعری را با وجود عدم رضایت امام علیه السلام، انتخاب نمودند. (طبری، ۱۹۶۲: ۵۱/۵؛ ابن اثیر، بی تا: ۱۸۸/۳؛ اربلی، ۱۴۲۱: ۲۵۳/۱؛ سیحانی، ۱۴۱۸: ۱۶۶-۱۶۷؛ ری شهری، ۱۴۲۵: ۱۸۹/۱۰) به علاوه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی، درباره ابن عباس فرمودند: «اللَّهُمَّ عَلَّمَهُ الْجِمْهَةَ» «خداوند او را حکمت پیاموز» (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۲۰۷/۳؛ ترمذی، ۱۹۸۳: ۳۳۴/۵).

صفی الدین حلی در این ایات بیان نموده با این که عبد الله بن عباس، جد عباسیان می باشد پیوسته در جنگ های امام علی علیه السلام همراه ایشان بود و لحظه ای ایشان را تنها نگذاشت ولی شما - بنی عباس - به آن بزرگوار و خانواده گرامی شان ظلم نمودید و حق آنان را پایمال کردید.

۵-۵. فرزندان علی علیه السلام فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

وَقَوْلِكَ أَنْتُمْ بَنُو بَنِيهِ
وَلَكِنْ بَنُو الْعَمِّ أَوْلَىٰ بِهَا
بَنُو الْبَنَاتِ أَيْضًا بَنُو عَمِّهِ
وَذَلِكَ أَدْنَىٰ لِأَنْسَابِهَا

«و سخن تو که «شما پسران دختر او هستید ولی پسران عمو به خلافت شایسته تر هستند»، [درست نیست؛ زیرا]، پسران دختر پیامبر نیز، پسران عموی او هستند و نسب ایشان به نبوت، نزدیک تر است.» در این جا صفی الدین حلی سخن ابن معتز را که گفته بود پسرعموهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شایسته تر برای خلافت هستند تا فرزندان دختر او، نقض می کند و بیان می دارد که پسران دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در حقیقت پسران عموی او به شمار می روند و حتی نسبی نزدیک تر دارند؛ یعنی فرزندان حضرت زهرا علیها السلام، فرزندان امام علی علیه السلام و نوه های ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و از دو جهت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسب می برند.

۵-۵-۱. مناظره امام موسی کاظم علیه السلام و هارون الرشید

در این جا برای تبیین و تکمیل پاسخ صفی الدین حلی، به قسمتی از مناظره امام موسی کاظم علیه السلام و هارون الرشید اشاره می کنیم. در این مناظره هارون گفت: ادعای شما مبنی بر این که وارث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستید، چیست؟ در حالی که زمان وفات آن حضرت، أبو طالب فوت کرده بود. امام علیه السلام فرمود: بر طبق نظر حضرت علی علیه السلام با وجود فرزند صلبی - دختر یا پسر - هیچ کس جز پدر و مادر و همسر سهمی از ارث نمی برد، و آن حضرت با وجود اولاد هیچ سهمی را برای عمو قایل نبود، و در کتاب خدا نیز چنین مطلبی نیامده است... دلیل دیگر در ارث نبردن عباس این است که، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ ولایتی برای جماعتی که به مدینه مهاجرت نکردند و در مکه باقی ماندند، قایل نشد و عباس از جمله افرادی بود که هجرت نکرد. «این مسئله با نگاه به آیه شریفه ۷۲ سوره انفال آشکارتر می گردد، آن جا که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا»، «مسلمانان کسانی که ایمان آوردند و هجرت

کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که مهاجران را جا و پناه دادند و یاری کردند، ایشانند که یار و دوست یکدیگرند و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند شما را از دوستی آنان هیچ سودی نیست تا زمانی که هجرت کنند.» سپس هارون گفت: علت این که همه، از شیعه و سنی، شما را منتسب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانند چیست؟ با این که شما فرزندان علی علیه السلام می باشید، و آدمی تنها به پدر خود نسبت داده می شود، و فاطمه علیها السلام تنها ظرفی است [که شما را در خود پرورده]، و پیامبر تنها جد مادری شما است! امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می تواند از دختر تو خواستگاری و با او ازدواج کند ولی ایشان نه از دختر من خواستگاری می کند و نه من دختر خود را به ازدواج او در خواهم آورد؛ زیرا آن حضرت پدر من است و پدر شما نیست! سپس گفت: علت این که خود را نسل و ذریه پیامبر می خوانید چیست؟ با این که آن حضرت از خود نسلی باقی نگذاشت (؛ یعنی فرزند پسر نداشت). امام علیه السلام آیات ۸۴ و ۸۵ سوره انعام را برای او خواند و فرمود: طبق این آیه همان گونه که حضرت عیسی علیه السلام از سوی حضرت مریم علیها السلام به سایر اولاد پیامبران علیهم السلام ملحق شد، ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملحق می گردیم. آن گاه امام علیه السلام به آیه مباهله اشاره کرد و فرمود: در این آیه ذکر شده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با زنان (فاطمه زهرا علیها السلام)، فرزندان (حسن و حسین علیهم السلام) و جان خود (علی علیه السلام) به میدان مباهله رفت و مسیحیان را شکست داد. به علاوه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ احد، فرمود: علی از من است و من از علی. این سخن دلالت بر این نکته می کند که فرزندان علی علیه السلام، فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز می باشند. هارون از پاسخ امام موسی علیه السلام شگفت زده شد و به ایشان آفرین گفت. «(طبرسی، ۱۳۶۱: ۳۸۹/۲-۳۹۱؛ ابن بابویه، ۱۹۸۴: ۷۸/۱-۸۲)

۵-۲. فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سخن ایشان

افزون بر آن چه در مناظره امام علیه السلام آمده، در احادیث نیز روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حسن و حسین علیهم السلام، «پسر» خطاب می کرد و آن ها نیز به آن حضرت «پدر» می گفتند چنان که در منابع اهل سنت آمده که حضرتش فرمود: «هَذَانِ ابْنَايَ مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي»، «حسن و حسین، دو پسر من هستند، هر که آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.» (ابن عساکر، ۱۹۹۵: ۱۳/۱۹۹؛ قندوزی، ۱۴۱۶: ۲۰۳). «إِنَّ ابْنِي هَذَا رِيحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا»، «این دو پسر من، دو گل خوشبوی من از دنیا هستند.» (ابن عساکر، همان: ۲۰۲؛ متقی هندی، ۱۹۸۹: ۱۳/۶۶۷).

۵-۶. شایستگی ائمه معصوم علیهم السلام

البته باید گفت خویشاوندی علویان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلیلی نبود که آنان را شایسته خلافت می ساخت تا عبدالله بن معتر عباسی و امثال او آن را بهانه کنند و با آن به مناقشه برخیزند، بلکه افزون بر نص الهی، در اهل بیت علیهم السلام اهلیت و صلاحیتی برای کسب مقام خلافت وجود داشت که عباسیان و دیگران از آن بی بهره بودند؛ تقوا، پابندی به اصول اعتقادی، زهد، ورع، امانتداری، دانش و تسلط بر احکام الهی پاره ای از امتیازات آنان بود

که در هیچ یک از سران بنی عباس نمودی نداشت. بنابراین در ادامه چکامه، صفی الدین حلی اهل بیت علیهم السلام را شایستگان و نیکان روزگار برمی شمرد و آنان را دارای بهترین اوصاف و سجایای اخلاقی می داند:

فَدَعُ ذَكَرَ قَوْمٍ رَضُوا بِالْكَفَافِ	وَجَاؤُوا الْخِلَافَةَ مِنْ بَابِهَا
هُمُ الزَّاهِدُونَ هُمُ الْعَابِدُونَ	هُمُ السَّاجِدُونَ بِمَحْرَابِهَا
هُمُ الصَّائِمُونَ هُمُ الْقَائِمُونَ	هُمُ الْعَالِمُونَ بِآدَابِهَا
هُمُ قُطْبُ مِلَّةِ دِينِ الْإِلَهِ	وَ دُورُ الرَّحَى حَوْلَ أَقْطَابِهَا

«دیگر از قومی که از دنیا به کمترین قانع گشتند و خلافت را از درش وارد شدند، سخن نگو. آنان زاهدان، عابدان، سجده کنندگان در محراب دیانت، روزه گیران، شب زنده داران و دانایان به آداب خلافت هستند. آن‌ها محور دین الهی هستند و آسیاب دین بر محورهای خود (ایشان) می چرخد.»

برتری اهل بیت علیهم السلام و شایستگی ایشان بر هیچ خردمند منصفی پوشیده نیست و درباره فضایل آنان از زبان دیگران احادیث فراوان نقل شده است. ما در این جا برای نمونه به چند مورد بسنده می کنیم:

رسول خدا فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ»، «من، علی، حسن، حسین و نه نفر از فرزندان حسین همه پاک شده (از آلودگی‌ها) از جانب خداوند و معصوم هستیم.» (قندوزی، ۱۴۱۶: ۳۱۶/۲) و نیز فرمودند: «عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ»، «علی بهترین بشر است، هر کس این را نپذیرد کافر است» (بغدادی، ۱۴۱۷: ۴۳۳/۷) از خلیفه دوم نقل شده: «عَجَزَتِ النَّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ عَلِيًّا، وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»، «زنان گیتی عاجز هستند که مانند علی را به دنیا آورند، اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک می گردید» (قندوزی، ۱۴۱۶: ۲۲۷/۱) از مالک بن انس پیشوای مذهب مالکی (یکی از چهار مذهب اصلی اهل سنت) نقل شده: «وَلَقَدْ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ زَمَانًا، فَمَا كُنْتُ أَرَاهُ إِلَّا عَلِيَّ ثَلَاثَ خِصَالٍ إِمَّا مُصَلِّيًا وَإِمَّا صَامِتًا، وَإِمَّا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ»، «من مدت زمانی نزد جعفر بن محمد صادق علیه السلام رفت و آمد داشتم او را جز بر سه حالت نمی دیدم: یا نماز می گزارد، یا خاموش بود، یا قرآن می خواند.» (قاضی عیاض، ۱۴۰۹: ۴۳/۲) ابو حنیفه پیشوای حنفیان نیز درباره امام صادق علیه السلام می گوید: «مَا رَأَيْتُ أَفْقَهَ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ»، «من کسی را فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیدم.» (ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۵۸/۶)

نتیجه گیری

در آنچه گذشت به بررسی محتوایی چکامه صفی الدین حلی در معارضة و پاسخ به ابن معزز عباسی پرداختیم. ابن معزز که از ادیبان و شاعران برجسته دوره عباسی است، در قصیده‌ای خلافت را از آن عباسیان می‌داند و آن را از امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نفی می‌کند. شاعر برجسته شیعی صفی الدین حلی هم با شواهد قرآنی و دلایل عقلی و نقلی که در متن توضیح داده شد، توانسته است به خوبی پاسخ ابن معزز را بدهد و ادعاهای مختلف وی را نقض نماید. صفی الدین در نقض ادعاهای ابن معزز از شواهد قرآنی دال بر افضلیت امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام مانند آیه مباحله و آیه تطهیر استفاده می‌کند. وی همچنین گاه از باب الزام خصم، از مبانی مورد قبول عامه در رد برخی سخنان ابن معزز، مانند «وارث پیامبر بودن عباسیان» مدد می‌جوید. در برخی موارد نیز، مثل «اشاره به برتری عبدالله بن عباس نیای عباسیان» و «نزدیکی پسر عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله»، با استفاده از شواهد تاریخی و یا استدلال‌های کلامی و قرآنی، مطالب عنوان شده از جانب ابن معزز را پاسخی درخور می‌گوید.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحديد، عبد الحمید بن هبة الله (۱۹۶۲)، شرح نهج البلاغه، قاهرة: دار إحياء الكتب العربية.
۲. ابن اثیر، عز الدين ابو الحسن على بن ابو الكرم (بی تا)، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳. ابن اعثم كوفي، محمد بن على (۱۹۹۱)، الفتوح، تحقیق على شیری، طبع ۱، بیروت: دار الأضواء.
۴. ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن على (۱۹۸۴)، عيون أخبار الرضا عليه السلام، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۵. ابن حبان، محمد بن حبان (۱۳۹۳ق)، الثقات، طبع ۱، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
۶. _____، (۱۹۹۳)، صحیح، طبع ۲، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۷. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدين (بی تا)، فتح الباری، طبع ۲، بیروت: دار المعرفة.
۸. _____، (۱۴۰۴ق)، تهذیب التهذیب، بیروت: دار الفكر.
۹. ابن حجر الهيثمی، احمد بن محمد (بی تا)، الصواعق المحرقة فی الرد على اهل البدع و الزندقة، تهران: بی نا.
۱۰. ابن حنبل، احمد بن حنبل (بی تا)، مسند احمد، بیروت: دار صادر.
۱۱. ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۴۳۰ق)، فضائل الصحابة، تحقیق وصی الله بن محمد عباس، طبع ۴، قاهرة: دار ابن الجوزی.
۱۲. ابن سعد، محمد بن سعد (۱۹۹۰)، الطبقات الكبرى، طبع ۱، بیروت: دار الكتب العلمية.
۱۳. ابن عساکر، على بن حسن (۱۹۹۵)، تاریخ مدينة دمشق، بیروت: دار الفكر.
۱۴. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (۱۹۸۸)، البداية و النهاية، طبع ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۵. _____، (۱۹۹۸)، تفسير القرآن العظيم، طبع ۱، بیروت: دار الكتب العلمية.
۱۶. ابن معتنز، عبدالله بن محمد (۱۹۸۶)، ديوان، بیروت: دار الصادر.
۱۷. اربلي، على بن عيسى (۱۴۲۱)، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، قم: شريف رضى.
۱۸. امينى، عبد الحسين (۱۹۶۷)، الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب، طبع ۳، بیروت: دار الكتاب العربی.
۱۹. انصاريان، حسين (۱۳۶۹)، ترجمة قرآن كريم، چاپ دوم، قم: آيين دانش.
۲۰. بغدادى، الخطيب (۱۴۱۷ق)، تاريخ بغداد، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بیروت: دارالكتب العلمية.
۲۱. بيهقى، احمد بن حسين (بی تا)، السنن الكبرى، بیروت: دار الفكر.

٢٢. پنکه ساز، انعام (١٣٨٨)، «الأسلوب و الأسلوبية فى المعارضات»، فصلية دراسات الادب المعاصر، دانشگاه آزاد اسلامى جیرفت، شماره ٤، صص ٣٧-٥٦.
٢٣. ترمذی، محمدبن عيسى (١٤٠٣ق)، سنن ترمذی، حققه و صححه عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دار الفكر.
٢٤. جر، خليل (١٩٧٣)، لاروس المعجم العربى الحديث، إعاد نظر فيه محمد الشایب، بیروت: مكتبة لاروس.
٢٥. جعفریان، رسول (١٣٩١)، «تفسیر تاریخ اسلامى بر اساس منازعة عباسیان و طالبیان (شعر ابن معتز عباسی، مقتول در ٢٩٦ ق)» پژوهش های علوم تاریخی، شماره ١، صص ٦١-٨٢.
٢٦. جوهری، اسماعیل بن حمار (١٣٦٨)، الصحاح تاج اللغة و صحاح اللغة، تحقیق احمد عبد الفور عطار، طبع ١، تهران: انتشارات امیرى.
٢٧. حداد، عبدالوارث (١٩٨٣)، من حديث المعارضات الأدبية، قاهرة: مطبعة السعادة.
٢٨. حسانى، حافظ ابو القاسم عبید الله بن أحمد (١٩٩٠)، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران: مؤسسة التابعة للثقافة و الإرشاد الإسلامى، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامیة.
٢٩. حسینی زبیدی، محمد مرتضى (١٩٧٩)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق عبد الكريم العزباوى، كويت: التراث العربى.
٣٠. دهخدا، على اكبر (١٣٧٣)، لغتنامه دهخدا، زیر نظر محمد معین، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
٣١. ذهبی، شمس الدين (١٤١٣ق)، سير أعلام النبلاء، تحقیق شعيب الأرنؤوط، حسين الأسد، بیروت: مؤسسة الرسالة.
٣٢. رى شهرى، محمد (١٤٢٥ق)، موسوعة الامام على بن ابى طالب عليه السلام فى الكتاب و السنة و التاريخ، طبع ٢، قم: دار الحديث.
٣٣. _____، (بى تا)، میزان الحكمة، طبع ١، قم: دار الحديث.
٣٤. زرکلى، خير الدين (١٩٨٤)، الأعلام، بیروت: دارالعلم للملایین.
٣٥. زمخشرى، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر (١٤٠٧ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بیروت: دار الكتاب العربى.
٣٦. سجم، عادل كمر (٢٠١٥)، «فن المعارضة والوظيفة الجديدة للشعر فى العصر العباسى»، مجلة ديالى، العدد ٦٨، صص ٥٣٣-٥٤٦.

۳۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۳۸. شتیوی، صالح (۲۰۰۴)، شعر الدیارات فی القرنین الثالث و الرابع الهجریین فی العراق و الشام و مصر، طبع ۱، بیروت: دار الفارس.
۳۹. ضیف، شوقی (۱۳۸۳)، تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه محمد رضا ترکی، تهران: سمت.
۴۰. _____، (بی تا)، الفن و مذاهبه فی الشعر العربی، طبع ۱۰، قاهره: دار المعارف.
۴۱. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۲. طبرسی، منصور احمد بن علی بن ابی طالب (۱۳۶۱ق)، الإحتجاج، بیروت: دار المرتضی.
۴۳. طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۲)، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت: رواعی التراث العربی.
۴۴. _____، (۱۹۷۲)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه.
۴۵. علوی مقدم، محمد (۱۳۶۴)، جلوه جمال، نمونه اعلاى بلاغت قرآن، قم: نشر الهادی.
۴۶. فاخوری، حنا (۱۳۸۰)، تاریخ الأدب العربی، تهران: توس.
۴۷. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۸. فشارکی، محمد (۱۳۷۹)، نقد بدیع، تهران: سمت.
۴۹. فؤادیان، محمد حسن، علی صیادانی (۱۳۹۰)، «نگاهی تحلیلی بر حماسه های صفی الدین حلی»، لسان مبین، زمستان، دوره جدید، شماره ۶، صص ۱۴۷-۱۶۷.
۵۰. قاضی عیاض، عیاض بن موسی (۱۴۰۹ق)، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، بیروت: دارالفکر.
۵۱. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۵۲. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم الحنفی (۱۴۱۶ق)، ینایع الموده لذوی القربی، تحقیق سیدعلی جمال اشرف الحسینی، ط ۱، قم: دار الأسوة.
۵۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳)، الکافی، چاپ پنجم، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۵۴. متقی هندی، علی بن حسام الدین (۱۹۸۹)، کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرساله.
۵۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۹۸۳)، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۵۶. نیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا)، صحیح مسلم، بیروت: دار الفکر.
۵۷. واحدی النیشابوری، علی بن احمد (۱۹۶۸)، اسباب نزول الآیات، قاهره: مؤسسه الحلبي.